

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خارج فقه عبادات

(المطهرات - الأرض)

حضرت استاد سید محمود موسوی مددی (دام ظلّه)

(سال تحصیلی ۹۶-۹۵ ه.ش)

(تحریر: الاحقر، سید محمد مهدی حسنزاده به شماره ملی: ۱۷۵۴۴۸۱۰۷۸)

درس ۲۷ شهریور ۹۵:

«و لا إشكال فی عدم كفاية المشی على الفرش و الحصیر و البواری و على الزرع و النباتات إلا أن يكون النبات قليلا بحيث لا يمنع عن صدق المشی على الأرض و لا يعتبر أن تكون فی القدم أو النعل رطوبة و لا زوال العين بالمسح أو المشی و إن كان أحوط و يشترط طهارة الأرض و جفافها نعم الرطوبة الغير المسرية غير مضرّة»^۱

«و لا اشكال فی عدم كفايه المشی على الفرش و الحصیر و البواری و على الزرع و النباتات.»

اگر كف پا یا كف كفش ما نجس باشد، روی فرش یا حصیر یا بوریا یا روی زرع یا نباتات حرکت کنیم، پاک نمی شوند. چرا؟

ما دلیلی نداریم که امثال اینها مطهر نیست. دلیلی که بر مطهریت داشتیم:

در ادله‌ی ما سه عنوان آمده بود: ارض و مکان و شیء.

ارض که ارض است و اینها ارض نیستند.

آن روایتی که مکان درش آمده بود و آن روایتی که شیء درش آمده بود، خودشان قرینه داشتند که مراد از مکان و شیء، ارض است.

پس ما دلیلی نداریم بر مطهریت اینها. حال، وظیفه ما چیست؟

باید به عام فوقانی رجوع کرده یا در صورت نداشتن عام فوقانی، به اصل عملی رجوع کنیم.

^۱. العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج ۱، ص: ۱۲۵ و ۱۲۶.

از روایات استفاده می شود که شیء متنجس در اثر غسل تطهیر می شود. مطهرش غسل است. پس این مواردی که غسل صورت نمی گیرد پاک نمی شود.

در این اطلاقات و عمومات، برخی ها تردید کردند. گفتند بیش از این از ادله استفاده نمی شود که غسل، مطهر است؛ ولی استفاده نمی شود که غیر غسل، مطهر نیست؛ پس باید به اصل عملی رجوع کنیم. مرجع و اصل عملی عند المشهور استصحاب نجاست است. بعد از اینکه با این پا روی فرش، حصیر، نبات راه رفتیم شک می کنیم پایمان پاک است یا نجس است. شک می کنیم که نجاست پا برطرف شد یا نه. استصحاب می گوید نجاست باقی است.

این استصحابی در شبهه حکمیه است. ما استصحاب را در شبهه حکمیه جاری نمی دانیم لذا اصل پیش ما می شود قاعده طهارت. نمی دانیم کف پا بعد از راه رفتن روی فرش یا مثل آن پاک است یا نه قاعده طهارت می گوید پاک است.

از ادله غسل استفاده می شود که مطهر منحصر در غسل است. پس به آن ادله رجوع می کنیم اما اگر دستمان از آن عام، از آن اطلاق کوتاه شود باید به اصل عملی رجوع کنیم که پیش ما قاعده طهارت است.

مشهور که به آن عام خیلی اهمیت ندادند به این دلیل بود که نتیجه اصل عملیشان با عام یکی است. ما باید اهمیت بدهیم چون اگر دستمان از آن عام فوقانی کوتاه شود باید به اصل عملی رجوع کنیم که پیش ما نتیجه اش طهارت است [و با نتیجه عام فرق می کند].

«الا ان یكون النبات قليلا بحيث لا يمنع عن صدق المشى على الارض»

گاهی وقتها می بینیم به صورت متفرقه گیاه یا سبزه ای روی زمین روییده ولی نه به این صورت که کاملا حائل باشد بین زمین و کف پا.

این سبزی های پراکنده اشکال ندارد چون تماس با ارض و مشی بر ارض صدق می کند. لذا لازم نیست آن جایی که راه می رویم زمین خالص باشد. همین که صدق کند، ولو جسته گریخته زیر پا علف می آید کافی است.

«و لا يعتبر ان تكون في القدم او النعل رطوبه و لا زوال العين بالمسح او المشی.»

میگن اگر روی زمین راه بریم یا بکشیم پامون رو روی زمین، لازم نیست مرطوب باشه تا در اثر مشی یا مسح، خشک شود. ولو خشک هم باشد، راه بری یا بکشی، پاک می شود. و همچنین می گن لازم نیست زوال عین نجس به مسح یا مشی باشد. مثلا اگر با دستمال [پارچه ای] آن عین نجس را پاک کردیم بعد یکی دو قدم راه رفتیم کافی است.

دلیل:

اطلاق نص. چون در هیچ یک از ادله نیامده که کف پا یا کفش خشک باشد یا عین نجس با ارض زائل شود.

«و ان كان احوط.»

اگرچه احوط این است که کف پا رطوبتی داشته باشد یا زوال عین به مشی یا مسح باشد. بنابر اینکه احوط به هر دو برگردد. یک احتمال هم هست که به فرع اخیر یعنی اینکه زوال عین به مشی یا مسح باشد بر می گردد.

وجه احتیاط مستحبی:

صحیح زراره است: ولکنه یمسحها حتی یذهب اثرها.

بر زمین مسح کند تا عین نجاست، اجزاء نجاست از بین برود. امام فرموده بودند ولکنه یمسحها حتی یذهب اثرها.

این روایت می گوید باید مسح کند تا عین نجس زائل شود. منتها روایات دیگر، خیر؛ خوب مطلق را بر این مقید حمل می کنیم. می گوییم آن روایاتی که گفته یمشی یا یطأ، مرادش مشی و وطئ و مسحی است که مزیل نجاست است.

منتها فقهای ما از این عبارت تقیید نفهمیدند لذا مطلقات را قید نزده اند.

سرس این است که مورد روایت است.

راوی فرض کرده بوده که کف یا کفشش عین نجاست است. امام گفتند مسح کند تا آن نجاست از بین رود. این معنایش این نیست که شرط مطهریت مسح به ارض یا مشی علی الارض، وجود عین نجسه است، نه. این، موردش بوده. لذا فقهای ما اطلاق را حمل بر مقید نکرده اند.

«و یشرط طهاره الارض.»

شرطش این است که زمینی که ما روش راه می ریم می خواهیم کف کفشان یا کف پامان پاک شود باید خودش پاک باشد.

در روایات چنین شرطیتی را نداریم. لذا جماعتی از فقهای ما مثل مرحوم شهید ثانی قدس سره قائل شدند که طهارت زمین معتبر نیست. لذا زمینی که خشک اما نجس است، همین که روی این زمین نجس خشک راه رفتیم، کف کفش یا کف پامان پاک می شود. لازم نیست که آن زمین پاک باشد.

این را سعی کردند دلیلی برایش پیدا کنند متاخرینی که به شرطیت طهارت زمین قائل شدند. یک عده شان رفتند سراغ اجماع.

یک وجهش خیلی روشن است این شرطیت.

در از تکاز عرف هست که مطهر باید طاهر باشد. چرا؟ چون امر مرکوز در ذهن عرف است که فاقد نمی تواند معطی باشد. ما اگر درس یک آدم بیسواد را صد سال هم برویم ملا نمی شویم. از قدیم هم در

حکمت در باب اجزاء لا یتجزأ گفته اند که محال است اجسام از جزء لا یتجزأ تشکیل شده باشد چون اگر بی نهایت جزء لا یتجزأ را کنار هم بگذارید بُعد پیدا نمی شود. اجزائی که خودش فاقد بُعد است اینها را کنار هم بگذارید بُعد و ابعاد پیدا نمی شود.

این امر مرکوزی است که فاقد نمی تواند معطی باشد ولو در ما نحن فیه تطبیق نمی کند، چون قذارت و نجاست در ما نحن فیه تکوینی نیست، اعتباریه است؛ اما این ارتکاز از یک طرف و تطبیق بر مقام در ذهن عرف از طرف دیگر، مانع انعقاد اطلاق در ادله مطهریت ارض می شود. لذا از این فرد منصرف است که زمین خودش متنجس باشد. لذا ما هم قبول کردیم و گفتیم احتیاج به دلیل ندارد. و وقتی منصرف شد، بحث قبلی یعنی رجوع به عام فوقانی یا اصل عملی زنده می شود. اگر به عام فوقانی رجوع کردیم می شود نجس. اگر نه، یا استصحاب نجاست و یا قاعده طهارت. منتها چون ما اطلاقات مطهریت غسل به ماء را قبول کردیم، این شرطیت را که باید پاک باشد قبول کردیم.

شارع برای این زمین اعتبار نجاست کرده. این زمین، فرضاً نجاست اعتباریه دارد، حالا که نجاست اعتباریه دارد حسب فرض، آیا می تواند مطهر باشد؟ عرف اینجا تطبیق می کند. شیئی که خودش نجس است نمی تواند مطهر باشد.

این ارتکاز منشا می شود برای یک انصراف. مثلاً می گوید برو پیش یک نفر روحانی این کتاب خلاصه الحساب را درس بخوان. آیا هر روحانی که این کتاب را درس دهد؟

بچه هم می فهمد که معنایش این نیست که هر روحانی را که دیدی به او بگو آیا به من خلاصه الحساب را درس می دهی او هم اگر گفت بلی، بروی این کتاب را پیش او بخوانی ولو آن روحانی هیچ از این کتاب را هم نفهمد. برو درس بگیر یعنی برو پیش کسی که این کتاب را می فهمد.

بر زمین مشی کن، منصرف است به ارض طاهر. کما اینکه روحانی منصرف است به کسی که خودش این متن را می فهمد نه هر کسی که قبول کرد درس بدهد.

نهایت این است که اگر قائل به انصراف نشدیم، قائل به اجمال شویم.

«و [یشترط] جفاء الارض.»

فقهاء فرموده اند که زمین باید خشک باشد، پس اگر روی زمین نمدار که رویش رطوبت مسریه دارد راه رفتیم، کف پا یا کف کفش، با مشی بر زمین خیس پاک نمی شود.

انما الکلام در دلیل این اشتراط است.

عمده دلیل، دو روایتی است که فقهاء به آن دو استناد کرده اند.

اول، روایت معلی بن خنیس است که امام در آن فرمودند: ایس ورائه شیء جاف^۲: آیا بعد از اینکه کف پایش نجس شد، شیء جاف (به قرینه زمین، یعنی زمین) خشکی نیست؟ اگر جفاف معتبر نباشد، اخذ قیدش لغو است.

روایت دوم، روایت محمد حلبی است: ایس تمشی بعد ذلک فی ارض یابسة^۳? آیا بعد از این، در زمین خشک راه نمی رویم؟ اگر خشکی و جفاف معتبر نباشد، اخذش لغو است.

از این دو روایت استفاده شده که زمینی که برش مشی می کنیم باید خشک باشد.

بر این دو روایت اشکال شده هم سندا و هم دلالتا.

اما از ناحیه سند:

روایت اول، روایت معلی بن خنیس است. معلی بن خنیس، از کسانی است که مدح بلیغ و توثیق دارد. و از کسانی است که در عین حال، ذم بلیغ و تضعیف دارد. لذا وثاقت این شخص ثابت نمی شود چون این توثیق و تضعیف تعارض و تساقط می کند.

^۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص: ۴۵۸ - باب ۳۲ از ابواب التجاسات و الاوائی و الجلود، حدیث: ۳.

^۳. وسائل الشیعة، ج ۳، ص: ۴۵۹ - باب ۳۲ از ابواب التجاسات و الاوائی و الجلود، حدیث: ۹.

حتی اگر کلام شیخ قدس سره مبنی بر توثیق مشایخ بزنتی و صفار و ابن ابی عمیر را بپذیریم، باز هم منجر به توثیق معلی نمی شود زیرا کلام شیخ فقط در مورد مروی عندهای این سه نفر صادق است و در این روایت، ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج و جمیل از معلی بن خنیس روایت کرده اند، پس معلی بن خنیس، مروی عنه ابن ابی عمیر نبوده و بلکه جمیل، مروی عنه وی بوده است پس این قاعده هم ولو کبرویا مورد قبول باشد، ولی صغرویاً در این روایت قابل پیاده سازی نیست.

روایت دوم: اما راجع به محمد حلبی: در روایت محمد بن حلبی، مفضل بن عمر است که صاحب کتاب الفکر (توحید مفضل) است. این فرد، مدح بلیغ زیاد دارد اما ذم بلیغ هم زیاد دارد. پس مانند معلی بن خنیس، وثاقتش ثابت نیست.

محقق خوئی قدس سره در معجم رجال الحدیث، بسیار سعی کرده اند وثاقتش را ثابت کنند به خاطر کتابی که داشته و از مشاهیر اصحاب هم بوده. منتها بعد در فقه از آن نظر برگشتند و گفته اند وثاقتش ثابت نیست.

این دو روایت، ضعیف السند هستند. اولی به معلی بن خنیس و دومی به مفضل بن عمر. به هر دو نسبت غلو داده اند.

ظاهر غلو یعنی ائمه علیهم السلام به حسب ظاهر نمی گفتند. اینها که نقل می کردند احتمالاً یک جعلی به کار بردند ولو آن مطلب درست بوده. یعنی ممکن است در ذهن ما همین طور باشد اما به زبان نیاوریم. مثلاً شخصی راجع به شیخ انصاری سوء ظن داشته باشد؛ معنایش این نیست که هر وقت سوء ظن داریم حتماً به زبان هم بیاوریم.

افرادی [هم] نبودند که [آن قدر به ائمه علیهم السلام نزدیک باشند که] ائمه [آن مطالب را] به افراد خیلی نزدیکتر نگفته باشند و به این دو گفته باشند. اینها در مجموع قرائنی بوده که لا اقل باعث عدم

اثبات وثاقت این دو نفر می شود. بعضی از مطالب هست که وثائقش را طرد نمی کند ولی با وجودش، وثاقت ثابت نمی شود.

غالی خودش تضعیف نیست. ولی گفتند لا یعمد علی کلامه یا لا یعول علیه. یعنی آدمی نیست که بشه به حرفش اعتماد کرد.

غالی لازم نیست جاعل باشد، کافی است که اعتقاداتش غلو باشد. مثلاً اعتقادش بر این بوده که امیرالمومنین صلوات الله علیه رزاق است، روزی عالم دست ایشان است - معاذ الله - ولی معنایش این نیست که جعل کرده، اعتقاد خودش بوده.

پس این دو روایت سندا مشکل دارد. اما دلالتا را بعدا اشاره می کنیم.

ابتداءً: آیا به نظر ما، جفاف معتبر است یا نه؟ گفتیم دو حالت دارد:

یک دفعه وجود رطوبت مسریه^۴ در زمین باعث تنجس خود زمین می شود. در کجا این طور می شود؟ در دو جا: یکی در جایی که در کف پا یا کفش، عین نجس باشد که تا پا را روی زمین خیس گذاشت، زمین متنجس می شود. مورد دوم: جایی که کف پا یا کف کفش ما عین نجس نیست اما متنجس اول است. یعنی روی نجاست گذاشتیم و برداشتیم اما عین نجاست به آن نچسبیده. قبلاً گفتیم که متنجس اول منجس است. تا پایش را روی زمین خیس گذاشت، زمین می شود متنجس. اما اگر متنجس دوم باشد، وقتی پایش را روی زمین گذاشت، آن زمین نجس نمی شود چون متنجس دوم منجس نیست.

پس جفاف در جایی معتبر است که کف پا منجس است (حال یا به خاطر وجود عین نجاست در آن، یا به خاطر متنجس اول بودنش). چرا؟ چون اگر زمین خیس باشد، نجس می شود و شرط مطهریت زمین، طهارتش است. اما اگر کف پا یا کف کفش ما متنجس دوم بود، جفاف ارض معتبر نیست چون متنجس نمی شود.

^۴ مراد از مسریه، رطوبت مسریه است نه نجاست مسریه.

پس جفاف در جایی معتبر است که رطوبت باعث تنجس زمین می‌شود.

پس روایت در جایی بوده که عین نجاست در کف کفش یا پا وجود داشته و یا متنجس اول بوده.

شاید کلام امام هم به این جهت قید فرمودند جاف باشد که نجس نشود.